

منوچهر خان حکیم کیست؟

علیرضا ذکاوتی قراگزلو*

چکیده

در این جستار پس از تحلیل داستان اسکندر و تحریر عصر صفوی و با توجه به قرائن، به این نتیجه می‌رسیم که محتمل‌ترین شخصیت تاریخی برای منوچهر خان حکیم - مؤلف اسکندرنامه نقالی - همانا منوچهر بن قره‌چقایی خان، امیرفاضل صفوی در قرن یازدهم هجری است که مؤلف یا سفارش دهنده اسکندرنامه نقالی می‌باشد همچنانکه مؤلف مجالس العشاق، کمال‌الدین حسینی گازرگاهی است اما به نام سلطان حسین بایقرا مشهور شده است.

کلیدواژه: اسکندر تاریخی، اسکندر نقالی، عیاری در جنگها، منوچهر حکیم، منوچهر بن قره‌چقایی خان، عیار.

فرخی سیستانی بیش از یک‌هزار سال پیش سرود:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر

اما «نسیم عیار» را آوردند تا اسکندرنامه نو شود و اسکندرنامه نوهمان اسکندرنامه تحریر نقالی است که از جهاتی به داستانهای جدید شبیه است. گاهی به رمان تاریخی،

*. پژوهشگر و مصحح متون، مترجم و منتقد (همدان).

گاه به هجویه داستان قهرمانی - همچون دن کیشوت - و گاه به رئالیسم جادویی شباهت می‌یابد. (ر.ک: مقدمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو بر اسکندر و عیاران، نشر نی، ۱۳۸۳ و مقدمه اسکندر نامه بخش ختا، میراث مکتوب، ۱۳۸۴)

در این تحریر از اسکندر نامه، هرگاه کسی از سرسختی واقعیت در عملیات به ستوه می‌آید، از قدرت جادوان و کرامات اسکندر - آن پیغمبر نامرسل - مجدداً نیرو می‌گیرد و یا درگیر ماجراهای بی‌منطق و عاشقانهٔ پسران اسکندر می‌شود. تغییر تابلوها از شب و روز، از غار به کوه از بیغوله به پس کوچه و از چهار سوق به میدان... بزم و رزم و غمز و رمز... نمی‌گذارد که مخاطب دلگیر شود و به همین جهات گوناگون است که اسکندرنامه طی قرن‌ها مطلوب طبقات مختلف قرار گرفته است. قرن‌ها پیش از هجوم اسکندر به شرق، موجی از فرهنگ هند و ایرانی به سمت غرب رفته بود که با هجوم اسکندر بازگشت این موج در ایران بزرگ به سوی غرب آثاری از شرق در آثار فلاسفهٔ قدیم یونان - تا افلاطون - جا گذاشته و در برگشت با موارث فرهنگی هند و ایرانی و سامی در منطقه هلال خصیب برخورد کرده است. این همان منطقه است که بیشتر پیغمبران از آنجا برخاسته‌اند. به هر حال اگر اسکندر تاریخی تبدیل به اسکندر افسانه‌ای شده در همین منطقه است و نتیجه همان اختلاط فرهنگی است میان جریان هندی ایرانی و سامی و اروپائی یعنی اسکندر هم رومی‌زاده و یونانی است و هم ایرانی است و هم مبشر پیغمبر آخرالزمان؛ هم سفرهای دریائی اُدیسه‌ای دارد و هم به زیارت قدمگاه آدم در سراندیب می‌رود و هم طواف کعبه و بیت‌المقدس می‌نماید هم پهلوان است؛ هم با ماوراء الطبیعه ارتباط دارد و هم از اندیشه و رایزنی حکیمان و ترفند و چیره دستی عیاران سود می‌جوید. اسطوره‌های قدیم منطقه، اینجا در هم جوشیده و چهره‌های نوینی که در عین حال آشنا هستند (هم برای یونانی هم برای ایرانی هم برای عرب) ظاهر می‌گردند.

در اسکندرنامهٔ تقالی نیز شما هم با نمونه‌هایی از اسطوره‌های ماقبل تاریخی مواجه می‌شوید و هم به قطعات واقع نگارانه از زندگی روزمره طبقات متوسط برمی‌خورید. اسکندر نامه در بردارندهٔ محتویات حافظهٔ اقوام هند و اروپائی و سامی است.

اما عیار، سابقهٔ زمانی این پدیده به بعد از اسکندر تاریخی می‌رسد و زورخانه که رنگ مهرپرستی آن آشکار است در حقیقت محل پرورش پهلوانان زورمند و جوانمرد برای دفاع از ضعفا در برابر متجاوزان بوده است که بویژه در شرایط اشغال بیگانه هیچ پناهی نداشته‌اند. کلمهٔ «عیار» عربی نیست بلکه همان «یار» فارسی است. در مورد

منشأ اجتماعی اینان دو نظر مطرح می‌شود، یکی اینکه عیاران همان روستائیان و کشاورزان سابق غارتزده و خانه‌کنده هستند که به رهبری بعضی مالک‌زادگان - ورشکسته یا مظلوم و مکسوب شده قیام می‌کند و به نوبه خود به غارت کاروانها و دستبرد به آبادیها می‌پردازند و البته هدفشان به گمان خودشان احقاق حق است. در اسکندرنامه نقلی نمونه‌ای از این هست. نظر دیگر این است که عیاران از اصناف کسبه و پیشه‌وران همچون بینوایان و اوباش شهری هستند که بر اساس سازمان بندی کهن و سنتی و طبق آداب و تشریفات در اصل برای دفاع آموزش داده می‌شدند و از رؤسا خود که از پیشکسوتها بودند اطاعت می‌نمودند و گهگاه چهره پرخاشجو و عصیانگر نیز از خود نشان می‌دادند و در این حال مستقل از منشأ صنفی خود عمل می‌کردند و جنبه حرفه‌ای می‌یافتند و عیار مذکور داستانها همین است.

آنچه به عیار اسکندرنامه - مشخصاً نسیم - خصوصیت و برجستگی می‌دهد همانا بی‌پروایی و خودسری و ابتکار عمل و انگیزه شخصی داشتن است. نسیم برای پول کار می‌کند و در عین حال هرکاری نمی‌کند. واقع‌گرائی و آرمان‌گرائی را توأمان دارد حال آنکه عیار داستانهای کهن - فی‌المثل سمک عیار - مزدور پول نیست و بی‌دلیل یا به هر دلیلی غیر از پول برای خورشید شاه و فرزندانش فداکاری می‌نماید که البته در سمت و سوی خیر و خوبی قرار دارند. در آغاز کار این تیپ عیار به هم شبیهند اما هر چه داستان پیش می‌رود کارهای سمک کمتر دارای انگیزه ملموس است ولی نسیم در هر مورد خود تصمیم می‌گیرد و معمولاً مزهش را هم غالباً پیشاپیش دریافت می‌کند. این را هم گفته باشم که بر سر همین پول پرستی نسیم، میان او و اسکندر ماجراها می‌رود و شوخی و جدی‌ها رد و بدل می‌گردد اما آخر کار نسیم همه مایملک خود را صرف ساختن سدّ یاجوج و مأجوج می‌نماید (اسکندر و عیاران، ص ۳۸۴) تا در ذهن خواننده یا شنونده چهره کریهی از وی بر جا نمانده باشد، همچنانکه تابوت اسکندر نیز در حالی تشییع می‌شود که دست خود را از تابوت بیرون نهاده و تا کمی خاک در کف دستش نمی‌ریزند دست پس نمی‌کشد تا حریصان جهان عبرت بگیرند. (همان، ص ۳۹۸)

در هر حال عیار نقش تاریخی آشکاری در تاریخ ایران دارد. سلسله صفاری اعقاب یعقوب و عمرو بن لیث صفار هستند که در جوانی شاگرد رویگر و سپس عیار بوده است. عبدالرزاق باشتینی بنیانگذار سربداران یک دهگان فقیر شده و ستمزده و سرکش است که به روش عیاری به گرفتن حکومت دست می‌یازد. پهلوانان شهر سبزوار

و «کلو» هایی که سران اصناف و عیار و زورخانه کار هستند استخوان بندی حکومت سربداری را تشکیل می‌دهند که در دیگر حکومت‌های نوع سبزواری همین الگو تکرار شده است (کرمان / هرات). روش و منش شیخ جنید صفوی را نیز می‌توان متأثر از شیوه‌های عیاری و سربداری انگاشت. (ر.ک: عالم آرای امینی)

شیوه‌های عیاری در جنگ‌های زمان تیمور و پس از آن به کار می‌رفته: نقب‌زدن لشکر تیمور در اطراف شهر تکریت برای تصرف آن (روضه الصفا، تهذیب و تلخیص زریاب خوئی، ص ۱۰۶۵)، فرار بعضی محاصره شدگان یزد از راه نقب (۱۰۷۴)، عملیات عیار گونه میرزا ابوبکر (پسر تیمور) و گریختنش از دست میرزا عمر (۱۱۲۹)، عملیات عیار گونه در فتح هرات (۱۱۹۱). حتی در کتاب‌های دینی و مذهبی آن عصر شیوه بیان داستان‌ها و چشمه‌های زیادی به کار رفته است (مثلاً آثار احمدی، ص ۱۹۶ و ۳۰۸ و ۲۵۸)

این همه برای آن بود که بدانیم چگونه شرایط فرهنگی و اجتماعی قرن نهم به بعد در تحریر اخیر اسکندرنامه که همین تحریر نقالی است منعکس گردید و لذا در مورد مصنف کتاب هم که تصور کرده‌اند منوچهر شصت کله است باید تأمل و تجدید نظر کرد گرچه این تصور و توهم از صد و چهل پنجاه سال پیش وجود داشته چنانکه نقاش نسخه کامل اسکندرنامه (مورخ ۱۲۶۲-۱۲۶۵ ه.ق) نام مصنف کتاب را منوچهر شصت کله نوشته است.

اما همچنان که گفتیم این اشتباه و توهم است اگر هم منوچهر شصت کله قرن ششم نقشی در روایت اسکندرنامه داشته مربوط به تحریر ادبی قدیم است. این تحریر نقالی در عصر صفوی (آن هم اواخر عصر صفوی) است و نام «منوچهر خان حکیم» یا «منوچهر حکیم» یا «حکیم منوچهر» به احتمال بسیار قوی مربوط به برادر علیقلی خان بن قراچقای خان از امرای فاضل عصر صفوی صاحب کتاب احیای حکمت می‌باشد.

در اسکندرنامه نقالی افلاطون به ارسطو برتری دارد و همین نشان می‌دهد که یک آدم اشراقی مسلک کتاب را نوشته یا سفارش داده است زیرا پیشتر در نظر اهل فضل، ارسطو ارجحیت داشت حتی بوعلی سینا فلسفه افلاطون را به چیزی نمی‌گیرد و نظریه مثل را که محور اندیشه افلاطونی است رد می‌کند. فقط فارابی چون علاقه سیاسی به مدینه فاضله افلاطون داشته کوشیده است نظریات دو حکیم را نزدیک و نامود کند و

کتاب جمع بین رأیی الحکیمین را نوشته که افلاطون را هم تراز ارسطو می‌نمایاند. این در نظر اشراقیان است که کفه افلاطون شروع به سنگینی می‌نماید و در مکتب اصفهان برتری افلاطون و اشراق محرز می‌گردد چنانکه ملاصدرا بر بوعلی سینا ایراد می‌گیرد که چرا به کارهای حکومتی و دنیوی پرداخته است. (اسفار، ج ۹، ص ۷-۹) این همان ایرادی است که در اسکندرنامه نقالی افلاطون بر ارسطو می‌گیرد که چرا عملاً وزارت اسکندر را برعهده گرفته است. همه شاگردان افلاطون آب دهان به روی ارسطو می‌اندازند (اسکندر و عیاران، ص ۳۸). البته اندرز دادن حکیمانه به شاهان مورد تأیید و تجویز بود چنانکه در همه اسکندرنامه‌ها (تحریر قدیم، به روایت منظوم تحریر نقالی) نصایح کلمه از جمله افلاطون خطاب به اسکندر آمده است و حتی در کتاب روضة الانوار عباسی تألیف محقق سبزواری (قرن یازدهم هجری) که از کتب سیاسی مهم عصر صفوی است وصیت نامه افلاطون به اسکندر درج شده است.

به نویسنده یا سفارش دهنده کتاب بازگردیم. مبدا اشکالی در ذهن خواننده بیاید که چگونه امیر فاضلی همچون منوچهرخان قره‌چقایی خان کتاب نقالی نوشته یا سفارش داده است؟ باید گفت در آن عصر میان اعیان و اشراف اهل فضل از تراز منوچهرخان مرسوم بود که گاهی کسی کتابی را به نام ایشان می‌نوشته چنانکه کمال‌الدین حسین کازرگاهی کتاب مجالس العشاق را به نام سلطان حسین بایقرا نوشته است و میان نقالان نیز آدمهای فاضل بوده‌اند (مثلاً ر.ک: ریاض الشعراء، واله داغستانی، ص ۱۶۸). در الذریعه و بعضی دیگر از کتب، رسالاتی به منوچهر بن قرچقایی خان نسبت داده شده که به گمان من همگی مثل همین اسکندرنامه نقالی جنبه قدیمی دارد نه اینکه خود نوشته باشد. البته منوچهر اهل فضل و مطالعه و علاقه‌مند به فرهنگ بوده است ولی اشتغالات اداری و نظامی مانع از آن می‌شده است که شخصاً به کار تألیف و تصنیف بپردازد بر خلاف برادرش علیقلی خان که متخصص در علم و حکمت بوده و آثار متعدد و حجیمی از وی باقی مانده است.

غالب بودن جنبه جنگی بر داستان نیز به نحوی دیگر علائق نظامی‌گری منوچهر را به ذهن می‌آورد که مصنف این نقل نامه یا خود منوچهری است یا کسی که اینها را نوشته علائق وی را در نظر داشته است.

به لحاظ تاریخ اجتماعی نیز پیدایش هر یک از داستان‌های معروف عامیانه با یکی از تحولات بزرگ تاریخی ایران هم زمان است یا به نحوی ارتباط می‌یابد: ابومسلم‌نامه،

رموز حمزه، حسین کرد، عالم آرای شاه اسماعیل، عالم آرای نادری، بوستان خیال، دارابنامه طرسوسی، و بالاخره اسکندرنامه که این تحریرش دقیقاً عصر صفوی را منعکس می‌سازد.

در چنین زمینه‌ای است که اسکندرنامه نقالی به وسیله منوچهر بن قره‌چقایی خان به سفارش او و به نام او نوشته می‌شود. یک قرینه استوار بر صحت حدس ما این است که منوچهرخان به داستان‌پردازی علاقه داشت چنانکه میرزا برخوردار بن ترکمان فراهی مدت سه سال نزد او می‌زیست و نخستین داستانهایش را بدو تقدیم نمود که در جنگ میان ایل چمشگرک با منوچهرخان، آن کتاب به غارت رفت (شمسه و قهقهه، چاپ امیر کبیر، ۱۳۳۶ ص ۱۴).

اینک عبارتی را که در پشت نسخه خطی کامل مجلس (مورخ ۱۲۶۲-۱۲۶۵ ه.ق) نوشته شده است و تصریح می‌کند که «منوچهر یکی از شعرای حکمای فصیح اللسان زمان سلاطین صفویه» روزنامه ارسطو را به لغت فارسی ترجمه و تحریر نموده می‌آوریم. بدیهی است در این یادداشت اغلاط واضحی هست و منظور ما تأکید بر این است که تحریر در عصر صفوی و به قلم (یا منسوب به) شاعر، ادیب است حکیم مشربی به نام منوچهر بوده است و با توجه به قرائن، منوچهر نامی که در عصر صفوی دارنده یا نزدیک به این صفات باشد همانا منوچهر بن قراچقان برادر علیقلی بن قره‌چقایی خان حکیم اشراقی عصر صفوی است که در حقیقت کتاب را از یونانی ترجمه نکرده بلکه اسکندرنامه به نثر ادبی یا منظوم را به لسان نقالی درآورده و چهره اسکندر را به مسلمان و حتی شیعی نزدیکتر ساخته و او را یقیناً با ذوالقرنین تطبیق کرده است. اینک عبارت مورد استشهاد:

در عهد اسکندر غالب خلق به دین بت‌پرستی بودند و مروج دین عیسی (ع) اسکندر بود و آنچه در اردوی او رخ می‌داد. واقعه را ارسطو به لفظ یونانی روزنامه می‌کرد و آن روزنامه باقی بود تا سلاطین صفویه. یکی از آن طبقه را ناخوشی عارض شد، در داستان رموز حمزه نیز علاج دختر بیمار پادشاه با خواندن قصه درمان می‌شود و این «قصه درمانی» ریشه در شهرزاد هزار و یک شب دارد. حکیمی [چاره را] به افسانه گفتن دید و به این سبب که قصه خوانان در آن زمان لفظ یونانی کسی نتوانست بخواند منوچهر یکی از شعرای حکمای فصیح اللسان زمان سلاطین صفویه بود روزنامه را به لغت فارسی ترجمه و

تحریر نمود و این کتابهای اسکندرنامه که اختلاف [دارد] اساس این است که اصل نسخهٔ منوچهر را به جهت یکی از سلاطین کند... [فرستاد].

بدیهی است که در افسانه -آن هم از نوع مجعول- قید زمان و مکان و قانونمندیهای طبیعی مطرح نیست در عین حال در همین افسانه قراردادها، صورتهای مثالی معینی حاکم است که عدول از آن ممکن نیست و تکرار می‌شود مثل نقوش فرش و خاتم و کاشی و آینه کاری..... که تکرار می‌شود. از جملهٔ این مثال‌های عالی طرز وابستگی زن و مرد است که لاجرم به ازدواج و تناسل منجر می‌شود و از آن میان نوزادی متولد می‌گردد که خود تکرار قهرمان‌های پیشین است و این در صورتی است که از نیکان باشند. در دیوان و جادویان و تبهکاران معمولاً کامجویی و لذت جسمانی محض مطرح است؛ بیش از آنکه تناسل هدف باشد و این یک دیدگاه دینی و مذهبی است که تناسل امر مقدسی است و در کتب عصر صفوی خصوصاً به آن تأکید شده است.

محبوبیت و جذابیت اسکندرنامهٔ نقالی به حدی بود که نام قهرمان اصلیش «نسیم عیار» در دیگر قصه‌ها نیز تکرار می‌شود چنانکه در داستان بهجت افزا نوشتهٔ محمد مهدی جرفادقانی نام یکی از عیاران «نسیم» و دیگری «جهانسوز» است (تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۵، ص ۱۵۲۰) و همچنین در داستان مهر و ماه از جمله قهرمانان داستان «نسیم عیار» و «ظلمت عیار» است. (همان، ج ۵، ص ۱۵۲۳)

البته هرآینه مطابقت تطبیقی اسامی اعلام داستانی به عمل آید، معلوم می‌شود. تأثیرات اسکندرنامه نقالی بر داستان‌پردازی ایران در قرنهای اخیر بسیار وسیع بوده است و به گونه‌ای در زمینه سازی رمان تاریخی مشخصاً مؤثر بوده است و بدینگونه «منوچهر خان حکیم» در زنجیرهٔ رمانهای تاریخی نیز حلقهٔ استواری خواهد بود.